

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۶۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب *موسیقی در ایران*

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

۱۶۱۸۰



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۷۲۶۵

۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۲

کشف برقی مدد دار و دوا در امور ماه مدد الهی قریب

[illegible]

Aglio

2-V590

عشر من منا من الحظرة الموصوفة الى اربعة اشهر **او قيل** مكان

اسلمت اليك اسئلتك الخ **ويقول** القابل وهو البائع

اِسْتَسْلِمْتُ اَوْ اِسْتَسْلَمْتُ مِنْكَ هَكَذَا اَوْ قَبْلُ اَوْ دُوْنِ

يقول الموصي في عقد الفرض أقرضك هذا الدينار او يقول

فَلْيَكُنْ لَهُ مِنَ الدِّينِ اَرْبَعٌ وَاِنْ نَقَصَ بَرٌّ نَصْفٌ مِنْهُ وَعَلَيْكَ عَوْ

سَقُولُ انْقَابَا اسْتَقْضَيْتُ اَوْ قَبِلْتُ وَخَوَّهٖ وَيَقُولُ ^١الْوَجِبُ فِي عَقْدِ

لا حاد وهو الموحى احوالك هذا الدار من الان المثلث يسين

ثَلَاثَةٌ دَانِيَرًا وَتَقِيْلًا أَكْرَمْتَكَ هَذَا الدَّرَكَةَ وَيَقُولُ الْقَائِلُ سُبْحَانَ

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِىْ رَزَقْتَ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا

وَيْسَرِبْ وَتَسْرِبْ مَعْدُ **وَيْسَرِبْ** فَيْلَبْ **وَيْسَرِبْ** الْمَوْجِي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ويقول الوجه في عقد البيع بعتك هذا الفرس مثلا بعشرة

دَنَا بِرَاجٍ بَعْدَ ذِكْرِ الثَّمَنِ وَالْمُثَنِّ بِغَيْبَتِ مَا ذُكِرَ مِنْهَا

ذِكْرُ مَنْبُولِ الْمَاءِ اشْتَرَيْتُ هَكَذَا وَقُلْتُ أَوْ رَضَيْتُ أَوْ

شَرِبْتُ عَلَى النَّعْمِ الْمَذْكُورِ وَقَوْلُ الْمَوْجِبِ فِي بَعْضِ الشَّرْطِ

بِعَنَّاكَ هَذَا الْكِتَابَ بِحَسَنَةٍ دَنَاءِيزُ وَفَرَحُكَ عَلَيْكَ اَللّٰهُمَّ

اِذَا اَعْطَيْتَكَ مِثْلَ الثَّمَنِ الْحَالِدَةَ الْفَلَانَةَ فَتَكُونُ لِي خِيَارًا

الضجة ^{وقول} الفارابا ^{وقول} الموحدة في البيت وهو المشتري

هنا خازن السون المذكور أسأب الأنا من القرآن

کے لیے کہ یہ سب سب سے پہلے ہی کہتے ہیں کہ ہندو

عربی

نفسه أجرتك ففهم للعلل المعلومة في المدية المعلومة على
 الأجر المعلومة **ويقول** المستاجر استأجرته هكذا **ويقول** المزارع
 في عقد المصاحرة صاحبك على هذا البستان يد يدنا ربيع
 أو يعلت لفظ صالح بن **ويقول** صاحبك عن هذا البستان
 الح **ويقول** القابل قبلك المصاحرة هكذا **ويقول** الموجب في عقد
 الزهن وهو الزهن رهنك هذا الثوب على مالك على
 أو أرهنك بزيادة الحسن **ويقول** القابل وهو الزهن قبلك
 أو أرهنك **ويقول** الموجب في عقد الهبة وهبتك هذا
ويقول القابل قبلك الهبة **ويقول** الموجب فلكك هذا **ويقول**

القبول

القابل قبلك القليل **ويقول** الموجب أعطيتك هذا **ويقول**
 القابل قبلك الإعطاء **ويقول** الموجب في عقد القمان وهو
 القمان صنت أو تكملت مالك على زيد **ويقول** القابل وهو
 المضمون لرقتك وشجر **ويقول** الموجب في عقد الكفالته
 الكفيل صنت أو تكملت لك نفس زيد **يقول** الآن إلى سيرة
ويقول القابل وهو المكول لرامر في القمان وأما الموالد فأنما
 بشرط فمما دفنا الثلاثة اعني المجلد الحال والمحال عليه **يقول**
 الموجب وهو المجلد مخاطبا لزيد أملت مالك على ديرة عمن
ويقول الحال له وهو زيد قبلك ونحوه ثم **يقول** الحال عليه

ايضا وهو عمر وانا ايضا قُلْتُ فاما الموجب واحد وانما
 اثنان **ويقول** الموجب في عقد الوكالة وهو الموكلة كقولك في
 الفعل المجهول او استئبنتك **ويقول** القابل وهو الوكيل قُلْتُ
 التوكيل الوكالة لا او قُلْتُ مقتصر عليه او قُلْتُ الاستئانة
ويقول الموجب في عقد النكاح نَجَبْتُ مَوْكِلِي نَجَبْتُ مَوْكِلِي
 اَحْمَدَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ **ويقول** القابل قُلْتُ لِمَ لَوْ
 اَحْمَدَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ او **يقول** الموجب اَكْتُبْتُ مَوْكِلِي
 زَيْبَ مَوْكِلَاكِ اَحْمَدَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ **ويقول** القابل قُلْتُ
 النكاح لَوْ كَلَى اَحْمَدَ هَكَذَا **وعلم** من هاتين الصفتين انه

لفظ

لفظي التزوج والنكاح فلا يندب الى المفعول الثاني ^{نفس}
 ويجوز ان يندب لفظ التزوج اليه باللام ايضا او من لبا
ويقول الموجب نَجَبْتُ مَوْكِلِي نَجَبْتُ مَوْكِلَاكِ او من مَوْكِلَاكِ
 او مَوْكِلَاكِ اَحْمَدَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ **ويقول** القابل ما مر به
 ان يندب لفظ النكاح الى المفعول الثاني باللام ايضا او من **ويقول**
 الموجب اَكْتُبْتُ مَوْكِلِي نَجَبْتُ مَوْكِلَاكِ او من مَوْكِلَاكِ اَحْمَدَ
 عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ **ويقول** القابل ما مر به في جميع الصيغ
 المذكورة تقديم الزوج على الزوجة **ويقول** الموجب نَجَبْتُ
 مَوْكِلَاكِ اَحْمَدَ مَوْكِلِي نَجَبْتُ عَلَى الْمَعْلُومِ **يقول** القابل ما مر به في
 الصلوات

والاقتصاد على لفظ الموكل والموكلة وهكذا في سائر العقود
 يجوز ذكر اسم الموكل ومختلفه بالشرط ^{ويقال ويكلم} ويكيل المبيع
 عن قبل موكلي زيد بعث موكلك عمرو ما علم بما علم ^{ويقال}
 وكيل المتري اشتري موكلي هكذا ^{ايضا} لفظ زيد وعمرو
 والبقا كما ذكر ^{ويقال} وكيل المورج عن قبل موكلي زيد اجرت
 موكلك عمرو اهذه الدار الى ثلث سنين بثلاثه
 دنانير ^{ويقال} وكيل المتاجر اشترى موكلي عمرو هكذا
 او لفظان لفظ زيد وعمرو وهكذا في سائر الصيغ ^{المنقولة}
 وغيرها ومما كان ضمير الغائب مراد فالما يرجع اليه ومن
 شان

شان المترادف ان يصح فاحسنه مقام ود يقر فيصح ان يقيم
 العاقل الفاضل مقام الظاهر في جميع العقود المسطورة وغيرها
 بشرط تقدم المرجح فيجوز التعبير عن الفتن والمنعن والعين المورج
 والامبار وغيرها بالفاضل بروكد تعبير الموكل بالضمير فيقول
 وكيل المرأة في عمدة الانقضاء مثلا منع نفسي نفسي اذن
 نفسي فيجوز وكيل الزوج ويقول قبلت المنعة لموكلي هكذا ^{ويقال} الزوج
 عند حضور العدلين اني طالق او اهذه طالق او قلنا طالق او
 زوجي طالق او يقول كيله زوجة موكلي طالق او يقول بعد ذلك
 الزوجة طالق او يقول المرأة المسماة بكنتوم طالق ^{تمت}
 على اقرار السيد حميد الحسيني

درگاه ایزد و درگاه خداوند
 درگاه ایزد و درگاه خداوند
 درگاه ایزد و درگاه خداوند
 درگاه ایزد و درگاه خداوند
 درگاه ایزد و درگاه خداوند
 درگاه ایزد و درگاه خداوند
 درگاه ایزد و درگاه خداوند
 درگاه ایزد و درگاه خداوند
 درگاه ایزد و درگاه خداوند
 درگاه ایزد و درگاه خداوند

بدانکه محو است و مقدم داشته است و توفیق کرده است
 محو و اگر بعضی میگوید معلوم میشود اما چون
 محو و اگر بعضی میگوید معلوم میشود اما چون
 محو و اگر بعضی میگوید معلوم میشود اما چون
 محو و اگر بعضی میگوید معلوم میشود اما چون
 محو و اگر بعضی میگوید معلوم میشود اما چون
 محو و اگر بعضی میگوید معلوم میشود اما چون
 محو و اگر بعضی میگوید معلوم میشود اما چون
 محو و اگر بعضی میگوید معلوم میشود اما چون
 محو و اگر بعضی میگوید معلوم میشود اما چون
 محو و اگر بعضی میگوید معلوم میشود اما چون

خوانده بسیار میشود و ملائکه در اینجا حاضر میشوند
 و شباطی در آن جا در میشوند و روشن میشوند
 آن خانه اهل آسمان چنانکه کواکب و روشن میشوند
 اهل زمین را و خانه که در آن خوانده قرآن خوانده میشوند
 و پادشاه میکنند برکت آن خانه گشت و ملائکه از آن خانه
 و روی می کنند و شباطی در آن خانه حاضر میشوند
 و حضرت صادق فرمود که خوانده که آن مسلمان قرآن خواند
 اهل آسمان آن خوانده را بیک دیگر می نمایند چنانچه
 اهل دنیا سوارهای روشن را بیک دیگر می نمایند
 و پسند عباد حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 که هر که قرآن را پستاده و نماز بخواند حق تعالی بعد
 هر حرف صد حسنه در نامه عبادش بنویسد و اگر نوشته
 بخواند حق تعالی بعد هر حرف پنجاه حسنه از پادشاه
 بنویسد و اگر غیر نماز بخواند هر حرف ده حسنه از پادشاه

که سبب بسیار در عبادت کرده باشد و از آن
 هزار آیه بخواند برای اوقاف طاری آن بکشد
 که هر طاری پانزده هزار مثقال طلا باشد
 و هر مثقال نسیج چهار هزار و چهار صد و شصت و شش
 چکش مثل کوه احد باشد و قهر آن بزرگتر مثل فلک
 لشکر و زمین و از حضرت علی بن الحسین ع منقول است
 که هر که حرفی از کتاب خدا را گوش دهد یا بگوید
 بخواند حق تعالی او را هفتاد و هشتاد و نه مرتبه
 از او بخواند و در هر چه بگوید بلند کند و در هر
 که بگوید که یا ایها الله یا ارحم الراحمین صد مرتبه بگوید
 بجز حرفی مانند یا و هر که حرفی از قرآن را نشنود
 در نماز بخواند خداوند عالم آن بپناه حشر بپاید و
 بخت نماید و پناه کند از او بخواند و پناه
 در جبر برای او بلند گرداند و هر حرفی را استخوان
 نماز

نماز
 بخواند حق تعالی صد حسنه برای او ثبت نماید و صد
 حسنه از او بخواند و صد حسنه برای او بلند کند
 و کسی که قرآن بخواند حق تعالی صد حسنه برای او
 بخواند کند آنرا و پناه یا اخوت و حضرت امام موسی
 کاظم فرمود که اگر کسی باین قرآن پناه برد آن شکر
 که از مشرق تا مغرب و شمر او باشد از شکر هر آن
 که در دگر باقی برین اعتقاد بخواند و پسند معبران
 حضرت صادق ع منقول است که شخصی حضرت رسول
 شهادت نمود در دست خود را حضرت فرمود که بخوان
 قرآن و طلب شفا کن زیرا که حق تعالی مقرر نماید که قرآن شفا
 دهد و هائیکست که در سینه است و پسند معبران
 حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که هر که صد مرتبه
 این هر جای قرآن که باشد و بعد از آن هفت مرتبه
 یا الله یگوید این شکر دعا کند خداوند عز و جل بپناه او

و پسندید حضرت امام موسی کاظم منقول است
که هر که از بقیه فرستد صدقه بخواند از هر جای
قول که خواهد و بعد از آن گوید اللهم الشیف علی
السلاسه سر بر سر خدا آن بلاء را دفع نماید و از حضرت
امام محمد باقر منقول است که هر که چوبه را بجا آید
و چهار قرآن ماه مبارک رمضان است و پسندید
از حضرت رسول منقول است که در بواها که در
قیامت حساب می کند سر بر بواست و بوا نعمت و بوا
و بوا کناهان پس چون در بوا نعمت و بوا
ترا بر آید کنند نعمت تمام حساب ترا کرد و بوا
کناهان باقی ماند پس فرزند آدم را طلبند که کنا
هاش را حساب کنند و بوا حال قرآن بجز بوا
می آید و در این روزان شود و گوید خداوند عالم
قرآن و این بینه مؤمنان است که هر که را بخواهد
بلا از

بلا از دست فرود آورد از این شب بترسد و بخواند چون مرا
در سجده از آید از دهان او دهان او جاری می شود و خداوند
او را و آنچه کن چنانچه مرا و آنچه کرده پس خداوند عز و جل
چنان فرمود که ای بنده مرا و دست راست را بکشا
پس مرا کند حق تم از آن وضو خوش شود و عیب خود
در دست چپش را بر کند از جهت خرد بود
گوید که اینک هست از بوا تو مباحثه خواند
و بالا و پس هر یک از آن بخواند که در هر بالا و در
خداوند و بکشد و هر که حق تعالی بقرآن خطاب نماید
که عزت و جلال خودم سو کند که امر و فراموشی دارم که
تو را گری داشته و حوا که هر که در آن حاضر داشته
و پسندید حضرت رسول منقول است که هر که
که قرآن را یاد کند یک بار بدین سوره که قرآن در میان است
تر آید و در حامل خود بصورت جوان بسیار عزت

و بعد وی گوید که من آن قولی که بسبب زینبها
 پیدا میشود و روزها بسبب روزی که در آن
 قفسه می باشد و بسبب کثرت تلاوت قرآن در آن
 خوشتر میشود و بعد از آن جاری میشود
 امروز با توام هر جا که بروی و هر که بخاری کرده ام
 از این تجارت خود میروم و من بعضی تجارت جمع
 تا جرات برای تو و شرافت باد و تو که بروی گرامی
 الهی بتو می رسد پس تا جی می آید و تو که بروی
 کنایه و نامه ای که از علی ب را بدست می آید
 می دهند و نامه محمد بودند در بهشت را بدست
 چش می دهند و در حلقه برو می پوشانند و باو
 می گویند که قرآن بخوان و با او و بعد هر چه بدست
 بالامر برو و بعد دو ماه پیش را در حلقه پوشانند
 اگر موافق باشد با ایشان می گویند که این برای آنست
 که در آن

که در آن
 که در آن علم قرآن که در آن و حضرت علی بن الحسین علیهما
 و زینب که در آن با او می خواند و در آن که حق هم نشسته
 بدست است از طلا و یک خوشتر از نقره خلق فرمود
 بجای یک شمشیر و شمشیر بعضی خاک از عقیقه و بجای
 سنگ این را در آن قرار می دهند و در آن که در آن و بعضی
 را بعد از آن قرآن می خوانند پس کسی که قرآن خوانده با
 باو می گویند که بخوان و با او و در بهشت
 در حلقه از او بالامر بدست می گیرند و صلوات بر آن
 حضرت رسول هم منقولست که اشرف و برتر کان
 ائمت و خاندان اند و جمع کرد در شب عیادت می کنند
 و در حلقه و دیگر فرموده که خاندان بزرگوار اهل
 حضرت اند که در آن عذاب نمی فرماید ولی بر آن که قرآن
 حفظ نمایند و پسندیدند از آن حضرت منقولست
 که اهل خانه در آن عذاب در حلقه بهشت اند و بعد

پیش از این بهر ضعیف و حقیر شما را به
قوانین و قواعد ایشان سهل و آسان گردانید که ایشان
نیز موافق این اند و منع هفت **فصل اول**
در بیان مخارج و صرفه پیش از معرفت مخارج
اینست که اقسام دندانها را چنانکه در این است

تا هر حرف که بخواند در این دندان داشته
باشد که به جهت و اساس تمام ادب است و بدان
اقسام دندانها چهار است **اول** ثنایا **ثانی**
و آن چهار دندان است از پیش دندان بالا و در
ان با **دوم** رباعیات که در میان دندانها
و آن نیز چهار دندان است دندان بالا و در
پشت از چهار جانب ثنایا **سوم** ایناب که
جمع نام است که از دندانها پیش گردانند و آن **چهارم**

مردان

فم و آن چهار دندان است دندان بالا و در
پشت از چهار جانب رباعیات **چهارم** ایناب که
در جمع ضعیف است و آن بهر قسم است **اول** ضعیف
که در جمع دندانها است که در وقت خنده نمایان
میگردد و آن چهار دندان است دندان بالا و در
پشت از چهار جانب ثنایا **دوم** ایناب که در
طاهر است که از دندانها آسپا گویند که چون دندان
در فم می شود از این جهت طواصیر که در دندان و آن در
دندان است شش از بالا و شش از پایین از این
ضرایح از هر جانب **سوم** ایناب که در جمع ناعقل
که از دندانها عقل گویند که در وقت خنده نمایان
نمایند و آن چهار دندان است دندان بالا و در
پشت از چهار جانب طواصیر که در دندانها جمع می
شود و اینها را گویند که در وقت از آن دندانها که در وقت
خنده نمایان می شود و آن است و دندانها را که در وقت

این حروف ۹ محصوره گویند و حروف ۱۰ که متصرف
 بجهت اند نوزده اند و شدت در لغت متخذه گویند
 و حروف ۱۰ که متصرف بصفت شده اند در خارج حروف
 سخت اند میشوند و باعث حبس صوت می شوند لهذا
 این حروف را شده گویند و حروف ۱۰ که متصرف اند
 بشده هستند مجتمع در ترکیب احوال و یک
 و با حروف بر دو قسم اند بعضی متصرف اند بر خاوت
 بعضی بعضی متصرف اند بصفت یعنی بعضی مایه
 شدت و رخاوت و رخاوت در لغت سسته گویند
 و حروف ۱۰ که متصرف بر خاوت اند همیشه از خارج خود
 اند میشوند و باعث حبس نفس میشوند و حروف ۱۰ که
 لهذا این حروف را شده گویند و حروف ۱۰ که متصرف بصفت
 رخاوت محض اند شانزده حرف اند و حروف ۱۰ که متصرف
 بصفت مایه مایه اند یعنی اند مجتمع در ترکیب لم
 این حروف در چنان در خارج خود اند میشوند که شده
 اند

سخت

صامت

و چنانچه این را میشوند که از خود مایه شد لهذا این حروف
 مایه شده و شده نامیده اند پس هرگاه وقف کنی مثلا
 بر اجلس جریان دارد صوت و نفس محبس میشود
 زیرا که پس از حروف صامت و حروف مایه شده است و اگر وقف
 کنی بر اخرج و افعی محبس میشود صوت و نفس جریان
 محبس میشود زیرا که با و از این حروف شده شده اند
 و اگر وقف کنی بر اعلم جریان ندارد و صوت و نفس مثل
 جریان با حروف رخاوت دارند و محبس نمیشوند مثل
 احتیاجی که با حروف شده شده اند زیرا که هم از حروف
 مایه شده شده و حروف است و استعلا در لغت طلب
 بلند است و است و حروف حروف ۱۰ که متصرف بصفت
 استعلا و بلند زبان در محل تکلم این حروف محبس یکام
 بالایی کند لهذا این حروف را استعلا نامند و حروف ۱۰ که
 محبس مایه استعلا هستند مجتمع در ترکیب حصر حفظ
 فقط و با حروف هم متصرف اند بصفت استعلا و استعلا

صفت

صامت

در لغت طلب بسته کرد نیست و چون حروفی که متصف
اند باستفاد السان در محل تکلم با حرف اول تکلم
یا بی حرفی که در محل این حرف است قلم گویند و حرفی
که موصوف اند بحروف استفاد نیست و حروف اند
و طباق در لغت طبق کردن و پوشاندن است
حرفی که متصف بصفت طباق اند لسان محل تکلم
حروف کام بالاراهی پوشانند این حرف و مطبقة
و حرفی که موصوف باطباق اند چهارند مجتمع در یک مضمون
طه صاد حمله و ضاد و جیم و طاء و ميم و طاء و ميم و طاء
حرف هر متصف اند بصفت انفتاح و انفتاح در لغت بفتح
کشود و جل شدن است و حروفی که متصف بصفت
انفتاح اند لسان محل تکلم با حرف اول تکلم یا لام اول
و کام بالاراهی پوشانند این حرف و انفتاح و حرفی که متصف
اند بحرف انفتاح بیست و پنج حرفند و اند لاق در لغت تیری و
سیکی است و کثرت هر چیز و بیرون کردن و حروفی که
متصف

صفه

صفه

صفه

متصف با نکلان اند سرعت و سبکی از غیر حروف ادا میشوند
و بعضی از تیزی لسان و بعضی از بی شفو و تیزی شفو
بعضی از سبکی و بی شفو ادا میشوند لکل این حروف
متعلقه گویند و حروفی که متصف اند با نکلان شش
مجتمع در ترکیب قرین و باین حروف هر متصف اند
با صفات و احسان در لغت کرانه وضع است و حروف
که متصف با احسانند بکرانه از غیر حروف ادا میشوند
ممنوع است در لغت صفت کانی مجرد خاصه جز که هر
حرف او مصمت باشند و هیچ یک از حروف متعلقه
وی نباشند و احزان است که اهل لغت عسجد
عج شمره اند و حروفی که متصف اند با صمت کلام و سبکی
از غیر حروف ادا میشوند لکل این حروف و مصمته گویند و حروف
که متصف اند بحرف صمت بیست و پنج حرفند و اند لاق
در لغت تیری و سیکی است و کثرت هر چیز و بیرون کردن و حروفی که
متصف

صفه

باینکه دیگر صفت اند و جامع صفت نیز جایز نیست مثلاً هر صفت
 ضد جمود است و ضد با صفت رخور است و مستطیل ضد
 مستطیل است و طبقه ضد نفوذ است و عذقه ضد محصنه است
 پس هر صفت با جمود جمع نمی تواند شد بلکه با وجود جمع
 نمی تواند شد و مستطیل با مستطیل جمع نمی تواند شد و طبقه
 با نفوذ جمع نمی تواند شد و عذقه با محصنه جمع نمی تواند شد و اما
 متضاد است هر صفت هر صفت جمود و رخور نیست و مستطیل
 ضد مستطیل است و هر صفت ضد است در روی نیست و
 متضاد است صفت استعمال پس صفت استعمال در روی
 نیست و متضاد است صفت افتتاح پس صفت اطلاق
 در روی نیست و متضاد است صفت اطلاق پس صفت
 صفت اصوات در روی نیست و قیاس بر این جمیع
 حروف را بر غیر التبریح صفت از این صفت از این صفت
 در او موجود است و ممکن است که بعضی از حروف را
 از این صفت مذکور صفت دیگر نیز داشته باشند مثلاً
 بعضی

بعضی صفت داشته باشند و بعضی استعمال و بعضی
 صفت دیگر چنانچه بعد از این مفضل مذکور خواهد
 شد و بدانکه این صفات مذکور را صفات عامه
 گویند بواسطه آنکه این صفات عامه اند و هر حرف
 التبریح از این صفت دارند مثلاً صفت که بعد از
 این مذکور خواهد شد بواسطه آنکه این صفات
 مخصوص و خواصند بحروف مخصوصی چند و بجا
 و از این حروف نمی کنند چنانچه بعد از این مذکور
 خواهد شد بدانکه صفت که ضد است دارند با صفت
 ما تقدم هفتند اول صفت دوم و ثلثه ششم تقش
 چهارم بی نیم الحراف ششم استعمال هفتم تکریر
 بدانکه صفت در لغت صوتی است که از هاء صامت
 منبسط مثل هاء و عصفور و غیره و مراد بصفت در این
 مقام صوت ضعیف است که از این پنج نداها بیرون
 می آید و این مخصوص صامت و سبب همگی است و از
 معجز و ثقله در لغت حبیبی و حرکت دادن است

و مراد از این مقام حرکت دارد و حروف است از غیر خود
 و حروفی که متصف اند بتعلق به این اند مجتمع در ترکیب
 قطبند بدانکه اظهاری صفت در این صفت است
 نمود چنانچه حروف و مقلد بعضی حروف باین گونه و
 چنانچه مقلد آن سکنا و آن بگونه الوقف کالی
 بعضی است و مشی کرد و اندک تقلیل حروف قلمند به اکر سب
 کوی باشد در حال وصل و اگر سکونش در حال وقف باشد
 روشن تر باید دانمود و تفسیر باختلاف آن است
 و تفسیر کرد و این است و مراد اینجا صوت است و تعلق
 حرف که متصف باین صفت است حرف که متصف باین صفت
 باشد و تفسیر آنست که این حرف در این صفت است
 صوتی و تعلق باین حرف کون و بقی در لغت معنی
 نیست و تفسیر این مقام نیز می آید اگر در غایت
 از حروف و حروف که متصف اند باین صفت و او با سایر
 مسوق بقدر است و الحروف در لغت معنی حروف است و مراد
 در این مقام منحرف شدن حروف است از غیر خود و حروف که
 متصف

متصف اند باین صفت و مراد است باینکه لام منحرف میشود از غیر
 خود بطرف است و در این صفت حروف متصف به نظر است و استطاعت
 در لغت معنی طلب و خواهش است و مراد در این مقام در این صفت
 حرف است در غیر خود و حرف که متصف است باین صفت ضا
 نیز که از حروف متقبل میشود در غیر خود و این صفت متقبل میشود
 لام که در این صفت متقبل میگردد و در این مقام متقبل میگردد
 از اینکه حرف متصف است باین صفت واجب است که رعایت کند
 که مکرر شود و حرف که متصف باین صفت است را مکرر است پس
 را و متصف است باین صفت که در این صفت واجب است و باید که
 کنند که مکرر شود و این صفت واجب است که مکرر و این صفت
 تفریح باین گونه است و لغت معنی واجب است برقرار افتادن
 مکرر بر او که در لغت معنی مکرر است و این صفت
 باشد و این صفت در این صفت واجب است که مکرر
 در این صفت متقبل میشود و این صفت متقبل میشود
 می رسد چهار حکم دارد او عام و اظهاری و قلب
 و اخفای و عام گاه است متعین باین ساکن بحروف
 بر مکرر برسد و لام و را او عام یعنی متعین میشود و مراد و با

از چهار شرط اول آنکه ما قبل از آنکه باشد مثل قبل از
چشم آنکه ما قبل از حرف است که باشد مثل چشم و مصیبت **سیم**
 آنکه ما قبل از حرف سالی باشد که قبل از آن حرف سالی که سالی باشد
 مثل سالی السحر که آنکه سالی حاصل حرف استعماله و خط که در آن حرف
 تفریق تفریق است و هر جا بر است مثل در هر تفریق او را بر
 و در تفریق تفریق او را بر است که ما قبل از الف لامه باشد مثل الف
 پس و تفریق تفریق است که از الف لامه که است که در تفریق است
 اما ما عینه الف لامه که است که در تفریق است که در تفریق است
نهم در بیان وقف بدانکه وقف را لغت معجزه است که در
 و بریدن است و در اصطلاح قراء قطع کلمه موقوف است از ما بعد است
 و در این حرف مطلب است **مطلب اول** در احکام وقف بدانکه قاری
 ممکن است قصد تمام یک فسخ کند یا سوره و یا یک
 فسخ بخواند یا بدینها وقف یا بدینها وقف است از تفریق
 بدانکه وقف در چهار قسم است تمام و کسری و جزیع و وقف تمام است
 که کلمه موقوف علیه تعلق بمابعد باشد نه لزوم و معنای
 لزوم و معنای تعلق بمابعد و است و یا با آنکه
 مثل وقف بر او است که هم المفضل و است و یا با آنکه

تمام

و تمام از جهت آنکه گویند که تمام است و مخاطب به انتظا
 نیست پس را می جا وقف خوان کرد و است و یا بعد از آن که
 و این وقف تمام اکثر اوقات در فواصل در سالی باشد و کابر
 یافت پس قبل از انقضای تمامه که بر می و جعلوا آخرت
 اهلها الذل که سر قریه از آنکه اگر کلام بالقبول است و معلوم
 را سالی است که یافت پس بعد از انقضای تمامه مثل
 که بر و آنکه است و علیهم و مصیبت و یا باللیل از جهت آنکه
 را سالی است و تمام شود کلام از قول او بر تمام و باللیل و
 مثل علیها بکنون و حرف از جمله آنکه را سالی است بکنون
 و کلام تمام بشود از قول او در حرف از جمله آنکه در حرف معلوم است
 بر عفا و کافر است که کلمه موقوف علیه تعلق بمابعد باشد
 از و بر معنی نه از و بر لفظ مثل وقف بر تمامه یا بنفق
 و است و یا بالذکر و معنی وقف بر تمامه یا بنفق و است
 بر و یا کسری تمام کافر از جهت آن که کلمه موقوف بر و جزیع است
 و مخاطب کل و است و است و یا بعد از مابعد است و وقف
 حر است که کلمه موقوف علیه تعلق بمابعد باشد از جهت

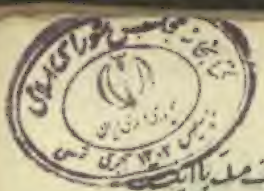
لفظ از ر و ر معنا مثل وقف بر الحاحه و ابتدا بر الحاحه
 و حسن از جهت آن گویند که معنی مفهوم می شود و وقف حسن می باشد
 اما ابتدا و بعد از حسن نیست مگر در ر و ر که ابتدا و
 بار جان است و وقف قبیل آن است که تعلق با بعد از ر و ر
 لفظ و معنی آن باشد و معنی مفهوم می شود مثل وقف بر ر و ر
 یا بر ملک از مالک يوم الدين و از جهت آن گویند که معنی مفهوم
 می شود و قائله بوقف متوقف می شود و غایب خبر از این لفظ
 نمی شود و این وقف جایز نیست مگر در ر و ر مثل انقطاع نفس
 یا نیز در وجه قرأت و ابتدا بعد از قول کر بکرا التبرعاده کلمه
 موقوف علیه باید بود و طلب حکم در کیفیت وقف را در علم
 و وجه متعارف است اما معمولیه نیز در ر و ر چهار وجه است
 اسکان در ر و ر در شام و ابدال اسکا عبارت است از سکون
 کردن پس موقوف علیه و ر و ر عبارت است از اعلایه و ثلث
 و ترک نشستن یعنی یک و دو حرکت را نمودن و هر دو حرکت
 حرکت را انداختن و چون بعضی از حرکت است حکم وصل
 دارد پس بعضی جایز نیست در شام عبارت است

الزم

از قسم ششیم بعد از اسکا حرف پس از موقوف علیه بافتوح
 یا مضبوط یا مکسور و علی التقاریر بر ما قبل حرف آخر موقوف علیه یا
 حرف موقوف است یا نیست اگر ما قبل حرف آخر موقوف علیه
 حرف مدله یا نه باشد و موقوف علیه مفتوح باشد اسکان جایز است
 و پس مثل کبر و کبر موقوف علیه مکسور باشد اسکا ر و ر
 جایز است مثل یا لفظه و اگر موقوف علیه مضبوط باشد مثل
 مدله اگر اسکان و ر و ر در شام عرسته جایز است و اگر ما قبل حرف
 آخر موقوف علیه حرف مدله یا نه باشد موقوف علیه مفتوح باشد مثل
 عالمی عرسته و جایز است طول انقطاع و قریب اسکان و اگر موقوف علیه
 مکسور باشد مثل يوم الدين چهار وجه جایز است طول انقطاع
 و قریب اسکان و قریب ر و ر و اگر موقوف علیه مضبوط باشد مثل
 ششمی مفتوح و جایز است قرأ و نور و قریب اسکان
 و طول انقطاع و قریب اسکا و قریب ر و ر و وقف ابدال عبارت
 از بدل کردن نأرت معقوده در حالت وقف به امثال الصلوة
 و حیوة و تقیه و بدل کردن تنویر است مینصوب غیر مؤنث
 بالغ مثل اصل و بدل کردن موقوفه است در مثل مثلاً و الما
 بانوار و موقوفه و هشتم بدانکه اسکان در حرکات

ثلاث جبار میشود و دوم در مکسور و مجز و مرفوع و مضموم
 جبار میشود و در مضموم جبار عین شود و در شام خاص مضموم
 مرفوع است و در غیر مضموم و مرفوع جبار عین شود و چون که تکلم
 وقف طول الیریل بود و وضع این رساله بر کمال اختصار بود لهذا
 این فقره پیش وقف به بسط شد و در این رساله و این فقره پیش
 وقف به بسط و طول در رساله صیغه الفوار ذکر کرده ام اگر فایز
 در این رساله بخواهد که الله تعالی فصل هفتم در احکام مد
 بدانکه حرف مد ستر است و او ساکن و مقبل مضموم مثل سو و نا
 ساکن و مقبل مکسور مثل جی و الف مثل جی بدانکه بعد از این
 حرف ثلثه سبب مد باشد بیک الف مد و از مدند و این
 یک الف مد و مد طبع و ذاتی و اصل گویند و اگر بعد از این حرف
 ثلثه سبب مد باشد زبانی میشود بقدر چهار الف موافق قرأت
 عاصم و سبب بر حرف است لفظ است یا معنوی و لفظ نیز
 بر حرف است همه است یا حرف ساکن و همه نیز بر حرف است
 مقدم است بر حرف مد یا مؤخر است از حرف مد اگر این
 مقدم باشد بر حرف مد مثل امر و او یس و اما ما جمیع قراءه مد
 غیر مد مکسور و ساکن و زبانی است بطور و نحوه

وقر



وقف خاص است و اگر مد مؤخر باشد از حرف مد یا ایست
 که با حرف مد در یک کلمه است مثل جا و جی و سو و ز و مثل فصل
 و واجب گویند و یا ایست که همه با حرف مد در یک کلمه است
 یا این حرف مد را حرف کلمه است و همه در اول کلمه بیکر این حرف مد
 منفصل و جایز گویند مثل عا نزل و فوا انفسکم و بی ایما
 و اگر سبب حرف ساکن باشد پس باید که حرف مد بر حرف است لایق است
 سکون لایق است که در حرف مد وقف و در وجه مد مثل الم سکون
 و عا نزل که در همان حرف و وجه مد و در حرف مد مثل سکون
 و این که در حرف فخر است و عا نزل که در حرف مد و در حرف مد
 پس بدانکه سکون لایق است بر حرف مد و ظاهر مدغ لیت که سکون لایق
 او عا و بعضی سکون مدغ لیت و الم و این سکون مدغ گویند و سکون
 که سکون لایق او عا و بعضی سکون مدغ لیت و الم و این سکون مدغ گویند و سکون
 و این سکون لایق ظاهر گویند سکون عا نزل بر حرف سکون ظاهر مدغ ظاهر
 که سکون عا نزل او عا و بعضی سکون مدغ لیت و عا نزل از سکون
 سکون گویند و مدغ لیت که سکون عا نزل او عا و بعضی سکون مدغ لیت و عا نزل
 که و از هم سکون موافق قرأت است عا نزل از سکون مدغ گویند و سکون

بجا حرف مخرج حرف الی باشد یا اینست که بعد از آن حرف
 لغیر آن دست با حرف ک که اگر عوض باشد حرف با حرف الی و اگر
 ک یا با ششم از اینست که حرف در طرف واقع شده باشد قبلی و پس
 یا در وسط مثل کیمش الطهر و در طرف اول و آخر و صد و
 و اما ناقص اگر حرف در طرف واقع شده باشد در حال وصل
 و در حالت وقف بطول و کسره و فقه اگر حرف در وسط باشد مثل
 کیمش الطهر مقصور و خوانند در حال الی و اگر بعد از حرف
 الی حرف س که باشد کبر و قسم است لازم است باغاض
 لازم بود و قسم است مقرر و مدغم و غیر آنست که حرف س که در مقام
 در با بعد شش باشد مثل نقطه یمن و آنچه می آید و شود
 مثل کیمش و محسوق پس با آنکه جمیع قرائن بطول و فقه یک
 خوانند و صد و فقه و مدغم است که حرف س که در مقام در با بعد شش
 شده باشد مثل ای و ا و نا الدین موافق قرائن است که
 قشید و در میان س که در طوایف و کسره می آید در حالتی که در کثیر
 مذکور است و سکون عارض نیز در قسم است مقرر و مدغم
 مقرر است که سکون عارض در مقام در با بعد شش باشد

مث

مثل الحرف المکتوبه لذلک یجب قراءه کلها وقف یا انما
 کنند طول و وقف و قدر است جایز است و پس و مدغم است
 که سکون عارض در مقام در با بعد شش باشد مثل کیمش الطهر
 و اللیل البیاض موافق قرائن است ای و در وایت مدغم که با در مقام در با
 و اما ناقص اگر حرف در طرف واقع شده باشد ای و در وایت مدغم که با در مقام در با
 جایز است و در وایت مدغم که با در مقام در با
 لاجرم و لایب و این مختص قرائن است مختص حرف است که در وایت مدغم
 کلام مدغم و مدغم است از جمله سببها لغیر و غیره و این مدغم است
 مدغم و مدغم است از جمله سببها لغیر و غیره و این مدغم است
 بنی اینها مدغم و مدغم است از جمله سببها لغیر و غیره و این مدغم است
 تدریج است که مدغم است از جمله سببها لغیر و غیره و این مدغم است
 حرف مدغم است از جمله سببها لغیر و غیره و این مدغم است
 منفصل اند بلکه سبب تدریج است قصد مدغم است از جمله سببها لغیر و غیره و این مدغم است
 ملاک سبب است که مدغم است از جمله سببها لغیر و غیره و این مدغم است
 خواه مدغم است از جمله سببها لغیر و غیره و این مدغم است
 عدم اعتبار معارضه و اما قرائن از جمله اعتبار که در وایت مدغم است

ظاهر است شاید که از این سخن بپایان رسیده و بعد از آنکه
کنید یک قصه از آنکه در حکایت دوم حکایتی است که
روم و جوابی است که در این جواب نه در مدح و نه در
دو جواب گوید و دیگر جواب نه در مدح و نه در
و آنچه بعد حق است و صلف و روستی در کتب و صورت
و ضعیف است چون رسول این بیچاره و عجز او را در کتب و صورت
در ظاهر است و نه در بیچاره و این که صد و از او سوال
که که نه از این باب فرمود که اگر انا بشر مثکم من بزاز عیالکم
شما و حیرت من عیالکم چنانچه بیدار عیالکم از روز و بود و فرما
بیانید تا جواب شما و بگویم و جهت آنکه حضرت مکرر است
الله در عقب آن که نفرمودند تا بانه روز و در ریت
دیگر یازده روز و جوابی بود که بیاورد بقول شعر چهل و
انحضرت از این معنی بسیار و لکن بعد و کفار زبان عرض
در اهل کردند و گفتند خدا را چه و آنکه داشت و او بود و نه گفت
حضرت از قطع شدن عیال و کشت و بر کوه حرام آمد و بر زمین
نهاد و گفت خداوند عالم باینکه دشمنان هر کس بکشد و نه

سر از سجده بر نداشتند بود که چنانچه فرمودند و بعد از آنکه
که هر دو در این مدت نیامد که بغایت متناقض بود و این را
بر او خواند که ما ندانیم که آیا بامر بیک عدل از این ایراد دیگر که
ولا تقولن بشیء الا فی ما علیک علی الا ان یستأذن الله فی قسه
اصح آنکه در دفع القریب فی خطبته که در سوره کهف خداوند عالم را
بیان کرده است و در جواب سوال از حقیقت اینم این را بود
که یستأذن عن الوقوع فی الوقوع من امری و جهت رد کفار
که قائل این قول بودند که فعل بر نعم عمل و آنکه داشت سوره و الفی
بر و از آن است و چنانچه در تفسیر خود کرده و ما و بعد از آنکه
و صاف آنکه در آنکه داشت خود بود و کار خود و مکرر گفتند
بلکه بعد از آنکه در کبریا و توانا ندید که توانا هرگز و هرگز از تو
منقطع نخواهد شد و همیشه ظهور و معنی تر باشد در دنیا و
حکایت از الا و لی یعنی هر آینه سرای دیگر بهتر است و نه
از این سرای که کرامت خدا بر حق بتو از حق بهتر است از کرامت او
بتو در دنیا و آخرت باقیست و ظاهر از ثواب و دنیا فانیست
و مشوب و بعد از آنکه گفت چنانچه در حدیث آمده و الله اعلم

از شصت و خورشید ای از همه تکذیب کردن خدا بر نعم کفار و
از شکر شایسته و شکر خودی و صفت مصباح الذاهل و
که از آنکه در روز و تکبیر اینست که در روز شکر خورشید انکوری
در اول رسید انکوری که از کوفه بر بوزیر حضرت بهر و
پس سائل آمد و گفت طعنه من فضل ما انعم الله به علی
کنید از این باری چیزهایی که خدا بر نعم روز یکشنبه شما و
پس از آنکه در روز و انکوری با سائل در روز سائل از خدمت انجمن
بپوش رفت بر شکر از محراب بان بر خور و ان خورشید انکوری و سائل
خرید بخور حضرت بعنوان هدیه آورد بان سائل باز گفت و سائل
که بان از حضرت خورشید انکوری بان سائل عطا فرمود و سائل
از خدمت سید گویند و رسول تغلب بر بان آمد پس شکر از محراب
بان سائل بر خور و ان خورشید انکوری از ان سائل فرمود و حضرت
بعنوان هدیه آورد بان سائل بر کشت و بخند حضرت آمد
و سائل که بان از حضرت فرمود که انکوری که بعد حضرت جلالت
خطاب کند که تو ساجد در برابر رسول و منع کرد سائل و سائل
و چنانچه قطع شد از سید عالم پس کفار گفتند که قتل محمدا و قتل

خدا و داع کرد پیغمبر و روزگار و دعوت دیگر و حیوانان و غیره
پس هر یک از آنکه در سوره و الفی آورد که ما و بعد از آنکه
یعنی داع نکرد و در روز و کفار و در متن شد و پیغمبر
گفت ای کاتبی قبل از مرگت سوره از جهت تکبیر خدا را گفته و
اگر در محراب و هرگاه بود و الفی بر بند تکبیر بگویند و هم
در این سوره که بعد از این سوره است تا آخر قرآن اما از حضرت
شعروایت اول بود در سبب قتل این سوره ابراهیم و نه و بر
تقدیر پس بود تکبیر آخر قرآن است چنانچه اول قرآن حضرت
و از آنکه در خلف شد بیان قرآن که ای تکبیر از اول و الفی
باید گفت یا از آخر و الفی پس طاعت نظر بر آن حضرت کرد و آنکه
تکبیر حضرت در اول و الفی بود گفتند که تکبیر بر از اول و الفی
باید گفت و طاعت دیگر ملاحظه قرآن است چنانچه آنکه در تکبیر
حضرت بعد از قرآن کرد چنانچه بود سوره و الفی و گفتند
که تکبیر بعد از سوره و الفی باید گفت و قاتله در این ظاهر
میدود که اگر از اول و الفی ابتدا شود گفته میشود تکبیر بر
هر سوره که بعد از این سوره است تا اول سوره فاطر و اگر از آخر

والفصحی لبتدا شود گفتند بشود تکبیر بعد از هر سوره تا از ضربان
و ظاهر نیز از این فقیر و بعد از اول است بدانند که اگر علمای این فن
تکبیر به پنج بکره مذکور شد نسبت باین بکره داده اند بر وزن است
چنانچه پنج ظاهر بصری کرده و قال به المرب من اجل الفصحی و بعضی
من اجل التلیل و صدق بعضی قائل شده است بتکبیر بر وزن اول
والفصحی تا از قرآن و بعضی نسبت تکبیر داده اند بر وزن از قرآن
که در اول الفصحی باشد تا از قرآن منقول است بر وزن یک گفت قرآن
کردیم بر وزن عکس مابین سیم و مکرر این سیم گفت قرآن کردیم
السماعیل بر عبدالله و فتح کردیم سیدم سوره و الفصحی گفت تکبیر
بگو از ابتداء این سوره و هم چنین هر سوره که بعد از این سوره است
تا از قرآن بواسطه آنکه قرآن است کردیم بر عبدالله این کینه و فتح
رسیدم سوره و الفصحی مکرر کرد بتکبیر تا از قرآن و این کینه
دارد که او قرآن کرد بر این میانه این میانه ام کرد این کینه
که تکبیر بگویند از اول الفصحی تا از قرآن و این میانه گفت از
بر این بر این کینه که قرآن کردیم بر این عباس و این عباس کرد
مراتب تکبیر از سوره و الفصحی تا از قرآن و این عباس گفت از این
ال

این میانه هر قرآن کردیم بر این کعبه مراد کرد بتکبیر از سوره
والفصحی تا از قرآن و این کعبه گفت از این بر این عباس که قرآن
کردیم بر سوره مراد کرد بتکبیر از سوره و الفصحی تا از قرآن و بعضی
از قرآن است سبحان تکبیر و بقینیل نیز داده اند چنانچه پنج ظاهر
کرده و بعضی قنیل و بعضی بتکبیر و بلا یعنی بعضی از استادان
تلاوت کرده اند تکبیر و از جانب قنیل و نسب تکبیر و بقینیل
نیز داده اند و بر این کامل نسبت تکبیر جمیع قرآن داده اند بعضی
از قرآن تمسین داده کرده اند و بر این تکبیر چنانچه پنج ظاهر
کرده و قنیل حفظ الله الکی و قنیل لاجن فاد این الحنا قنیل
یعنی بگو که صیغه تکبیر را که درست و قنیل از تکبیر داده کرده است
حسن این جناب بر این بر این کعبه عبارت از این باشد و بعضی تمسین
نیز داده کرده اند بعد از تکبیر جمیع قرآن را بر این است
که گفتند سوره لا اله الا الله و الله اکبر و الله اهل در این سوره
حالت تکبیر و فتح و تصور است و سوره و صحت و مقبول است
و در و صحت و مقبول است و در و صحت و مقبول است و در و صحت
از تکبیر و قطع تکبیر است از جمله و قطع جمله است از سوره

تکبیر دوم و وصل از سوره است بر تکبیر و وصل تکبیر است بر جمله
و وصل جمله است بر سوره این سیم قطع از سوره ماضیه است از تکبیر
و وصل تکبیر است بر جمله و وصل جمله است بر سوره و الفصحی
از سوره ماضیه است بتکبیر و قطع تکبیر است از جمله و وصل جمله
است بر سوره این سیم و وصل از سوره ماضیه است بتکبیر و قطع تکبیر
از جمله و وصل جمله است از سوره و وصل از سوره ماضیه است
ماضیه است از تکبیر و قطع تکبیر است از جمله و وصل جمله
است بر سوره و وصل از سوره ماضیه است و وصل از سوره
ماضیه است بتکبیر و وصل تکبیر است بر جمله و وصل جمله است
از سوره این سیم قطع از سوره ماضیه است از تکبیر و وصل تکبیر
بر جمله و وصل جمله است از سوره و وصل از سوره ماضیه است
بر این فرقی است که در این سیم تکبیر کرده بدانند که مکرر و وصل
تکبیر با از سوره ماضیه پس اگر از سوره ماضیه است که باشد که
مبدی از سوره و از جمله التفاس لکن مثل غرض الله الکی و
فازع الله الکی و از سوره ماضیه که مبدی است و این را بدانند که
منقول مفتوح باشد یا مضموم یا مکرر مثل تو یا الله الکی و غیره الله

و وصل جمله الله الکی و از سوره ماضیه منقول باشد یا مضموم یا مکرر
از سوره یا مفتوح یا مضموم یا مکرر بر سوره تقدیر که کلام است
در صحت و وصل تکبیر یا مکرر یا مضموم مثل مثل حسی الله الکی و مضموم
مثل الله الکی و مکرر مثل الله الکی و از سوره ماضیه یا مکرر
که در ماضیه وصل جمله مکرر میشود بر و ماضیه مکرر میشود و از جمله التفاس
ساکینی مثل ربنا الله اکبر و مثل ربنا الله اکبر و در جمیع سوره ماضیه
کرده میشود و وصل از سوره ماضیه الله است بدانند که نسبت است که
ختم که قرآن ۹ زام الکتاب بقدر که و تلاوت کن تا پنج اید از سوره
بقیه که هم المفسر باشد تا آنکه عمل کرده باشد بحديث افضل الاعمال حال
المفضل و در این کلام شده است که حضرت رساله بنامه منقول کرده اند
که ای الاعمال افضل یعنی بیان اعمال کدام عمل افضل است از اعمال دیگر
در جواب فرمودند الحال المفضل حال محرابی کردند و گفتند ما الحال المفضل غیر
چه چیز است معنی الحال المفضل الخاء المفتح یعنی کسی که قرآن ختم کند
و افتتاح بختم میکند معنی حال فعل کننده است و معنی مفضل کوی
کنند که تشبیه کرده شده است تا برین حدیث برآوردان ۹ ختم کنند
و ابتدا از سوره الحمد عارفین منقول کنند سوره و معنی مفضل



در آن منزل و در آن قطع می کند و دیگر در شش بارش روایت شده است
 از اینجاست که این عبادت کرده است از اینجاست که بعد از هر روز
 بعد از نماز که از قرآن سوره ناس فارغ می شد در قرآن می کرد و در
 فاتحه الکتاب نام المفلح از سوره البقره ضایع تر شایع تر می کرد
 لکن این که در این سوره ناس مع المفلح می خواند و بعد از آن
 قرآن می کند و بعد از آن سوره ناس و سوره ناس و سوره ناس و سوره ناس
 می کند و بعد از آن سوره ناس و سوره ناس و سوره ناس و سوره ناس
 افضل الاعمال و ضایع تر شایع تر در وقت نماز و در وقت نماز و در وقت نماز
 اقرء المفلح ان اردت ان تحالک بعد حلاله و غیره
 درگاه ختم کن قرآن و هر قرآنی که سوره المفلح نام مفلح از سوره البقره
 از آن در ده یا شش بارش که هر روز و بعد از آن در روزی که در روزی که
 معاند نرسد در این مقام عبادت است از ختم کردن قرآن و در روزی که
 عبارت است از ابتدا کردن سوره الفیل و شروع کردن
 ختم دیگر و صاحب تفسیر و صاحب مفسر
 موطوع و غیره شایع تر است و در روزی که
 با این موطوع شایع تر است و در روزی که
 الاقوال و غیره



(Faint handwritten notes in the left margin, mostly illegible due to fading and bleed-through from the reverse side.)

خطی